



## سوره مبارکه آل عمران

جلسه هفتم: ۹۴/۱/۱۸

- بیان شد سوره مبارکه آل عمران ابعاد بسیار زیادی دارد مانند موضوعات اسماء حسنی، محکم و متشابه، فرقان، اولوالالباب و ....
- در این جلسات دو الی سه موضوع را به طور برجسته از سوره مبارکه آل عمران انتخاب کردیم و آیات را با رویکرد «تقوای اجتماعی» و «محکم و متشابه»، «فعل» بررسی خواهیم کردیم.
- فعل: قوایی در انسان است که باورهای انسان را به ساحت عمل می‌رساند. مسیری که انسان طی می‌کند تا اعتقاداتش به صحنه عمل برسد. به تعبیری فعل اصلی‌ترین جایی است که هر انسانی مشکل دارد. زیرا انسان‌ها مشکل ندانستن ندارند و هرکسی به اندازه خودش حقایقی را می‌شناسد و می‌داند. آدم‌ها مشکل «عمل کردن» به دانسته‌هایشان را دارند.
- لذا این سوره بناست فاصله بین علم و عمل را در انسان پر کند تا انسان به آنچه می‌داند عمل کند. البته حیثیت اجتماعی عمل در این سوره قوی‌تر از حیثیت فردی آن است.
- سوره مبارکه آل عمران بسیار به زیارت جامعه کبیره نزدیک است. در زیارت جامعه چندین جا عیناً آیات سوره مبارکه آل عمران آمده است.
- گفته شد: ویژگی «اولوالالباب» این سوره این است که توجهشان به «راسخون فی العلم» است.

### ادامه آیات از جلسه گذشته:

- آیات ۴۸ به بعد:

و يَعْلَمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۴۸)

و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد.

و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹)

و او را به عنوان پیامبری به سوی بنی اسرائیل می‌فرستد که [می‌گوید]: با معجزه از پروردگارتان سوی شما آمده‌ام من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم و آن به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود، و به اذن خداوند کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم، و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. اگر اهل ایمان باشید، مسلماً در این امر برایتان نشانه‌ای [از حقیقت] است.

و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا (۵۰)

و تورات را که پیش از من نازل شده تصدیق می‌کنم و [آمده‌ام] تا برخی چیزها را که بر شما حرام شده برایتان حلال کنم، و از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خدا بترسید و از من فرمان برید.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

به راستی خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید که راه درست همین است.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ (۵۲)

پس وقتی عیسی به کفر آنها پی برد، گفت: یاوران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ أَتَّبِعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)

پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم پس نام ما را در زمره‌ی شاهدان بنویس.

وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴)

آنها مکر کردند و خدا هم [در پاسخ آنها] مکر در میان آورد و خدا ماهرترین مکر کنندگان است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَاجِعٌ لِمَا أَكْفَرْتُمْ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلٌ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ

فِي مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵)

آن‌گاه که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را برگرفته و به سوی خود بالا می‌برم و تو را از [آلودگی] کافران پاک می‌سازم و پیروان تو را تا روز قیامت فوق کافران قرار می‌دهم، سپس بازگشت شما به سوی من است، پس در آنچه بر سر آن اختلاف داشتید در میانان داوری می‌کنم.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶)

اما کسانی که کافر شدند، آنها را در دنیا و آخرت به عذابی سخت دچار می‌سازم و هیچ یاری نخواهند داشت.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷)

ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند اجرشان را به تمامی بدهد و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸)

اینها که بر تو می‌خوانیم از آیه‌ها و اندرز و حکمت‌آمیز است.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

حکایت عیسی نزد خدا چون حکایت آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او گفت: باش، پس وجود یافت.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰)

حق [همین است که] از جانب پروردگار توست. پس، از تردید کنندگان مباش.

- آیه ۴۸: در این آیات باز هم بحث «کتاب» مطرح شده است. «کتاب» مهم‌ترین عامل برای ایجاد فرقان بین بسترها و دستورها و قوانین مختلف می‌باشد که باید آنها را بشناسیم و تشخیص دهیم، تا بتوانیم در زندگی به آنها عمل کنیم. مثلاً گفتیم که فرق می‌کند چه مطلبی را به چه کسی بگوییم. یا اینکه هر مطلبی را چه جایی بیان کنیم. یعنی بفهمیم هر جایی، جای چه کاری است. این مسأله یکی از موارد مغفول زندگی آدم‌هاست. اینکه نمی‌دانند جای هر چیزی کجاست و موقعیت‌شناس نیستند. حفظ مراتب و موقعیت ندارند یعنی همان‌طور که با فلان کس رفتار می‌کنند با دیگری هم رفتار می‌کنند. کار فرقان در این سوره این است که محکم و متشابه را از هم جدا کند. در این سوره می‌گوید که خدا از طریق نازل کردن کتاب که با آن رسول آمده است فرقان را در اختیار مردم قرار داده است. در جای دیگر نمی‌توان فرقان را یافت. علمی که فرقان ایجاد می‌کند، «کتاب و رسولی است که با کتاب نازل می‌شود».

- آیه ۴۹: یکی از فرستادگان الهی وجود مقدس «حضرت عیسی (ع)» است. متأسفانه شخصیت این نبی بزرگوار هم مانند مادر بزرگوارشان که بسیار مورد غفلت واقع شده، مغفول مانده است هم به لحاظ مطالب نادرستی که اهل کتاب می‌گویند و هم به لحاظ عدم رویکرد صحیح ما. زیرا پنداشته‌ایم که وقتی حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب (س) و ... داریم چه نیازی به حضرت مریم (س) می‌باشد؟!!!!

- در کتاب فرآیندشناسی حکمت مفصل در یک فصل کتاب راجع به حضرت عیسی (ع) بحث شده است.

- حضرت عیسی (ع) را در یک کلمه می‌توان کلمه تامه خدا یا «فعل الله مطلق» معرفی کرد. یعنی هر کاری را خدا اراده می‌کند و با کن فیکون انجام می‌دهد، حضرت عیسی (ع) نیز انجام می‌دهد. مثلاً در گل می‌دمید و پرنده می‌شد و یا حضرت عیسی (ع) مرده را زنده می‌کرد، یا یک نابینا را بینا می‌کرد و به نوعی کارهایی که انجام می‌دادند، کارهای خدایی بود.

- حضرت عیسی (ع) در تکلمشان با خدا چنان ادب دارند که نمی‌گویند: من این کارها را کردم، بلکه می‌گویند: «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی اینها آیه‌ای از جانب خداست من آنها را به شما نشان دادم. البته با این همه معجزات و کارهای خداگونه که حضرت عیسی انجام دادند، باز هم فقط عده انگشت شماری به ایشان ایمان آوردند.

- متأسفانه خیلی از کارهایی که ما انجام می‌دهیم حاصل عدم اعتماد به توانستن خدا و اولیاء الهی است.

- آیه ۵۰: حضرت عیسی (ع) حرف جدیدی نیاورده بودند و ادامه ماجرای انبیاء (ع) را مشاهده می‌کنیم. بسترهای متفاوت با شرایط متفاوت ایجاد می‌شود تا مردم بتوانند رشد کنند. حضرت عیسی (ع) ادامه همان موسایی است که نیل را باز می‌کند و یا ادامه همان ابراهیمی است که آتش برایش سرد می‌شود و .... اگر فرد در جامعه قبلی آنقدر فهم داشته باشد که ایمان آورد در این جامعه هم

ایمان می‌آورد. عده‌ای می‌گویند: ای پیامبر ما با تو مشکل داریم. تو چرا پیامبر شدی؟ اگر کس دیگری پیامبر می‌شد ما ایمان می‌آوردیم. در واقع آنان با فرد مشکل ندارند بلکه با منطقی که در همه انبیاء بوده و هست و خواهد بود مشکل دارند. حرف‌های آنان شانناز تبلیغاتی است.

- وقتی وارد مسائل اجتماعی می‌شویم، به مواردی برمی‌خوریم که این حرف‌ها درباره آن مسائل هم زده می‌شود مثلاً درباره ولایت پدر، فرد حرف شنوی از پدر ندارد و ولایت او را نمی‌پذیرد تازه او نه مرده زنده می‌کند و نه عصایش اژدها می‌شود، اصل این است که نبی حکم آورده است تا ما مسیر را بشناسیم و اگر این منطق برای افراد جا بیفتد، همان‌طور که ولایت پدر و مرجع را قبول می‌کنند، ولایت انبیاء (ع) را نیز قبول خواهند کرد. لذا اگر کسی نخواهد به حکمی عمل کند و مثلاً نخواهد ولایت پدر را بپذیرد، حتی اگر پدر مرده هم زنده کند، ایمان نمی‌آورد. بنابراین مشکل بر سر اسم‌ها نیست بلکه مشکل بر سر این منطق است که برای افراد جا نیفتاده است.

- در زمان حکومت حضرت حجت (عج) نیز باید یاد بگیریم که:

- ۱- از سیستم تعقل و تذکر «خدا و امام» را بشناسیم، نه اینکه امام زمان (عج) بخواهند کار خارق العاده کنند تا ما او را بپذیریم.
  - ۲- از طریق سیستم تعقل و تذکر «احکام» خدا را بشناسیم.
  - ۳- وقتی خدا و احکامش را شناختیم نباید نتیجه را محدود به کار خودمان بدانیم.
- آیه ۵۱: حضرت عیسی (ع) در این آیه جمله بسیار قابل تأملی را بیان می‌کنند: «همان‌که خدای من است همان خدای شماست». یعنی همان خدایی که من از جانب او مرده زنده می‌کنم، خدای شماست.
- همیشه همان چیزی که دنبالش می‌گردیم دم دستمان است اما ما جایی دیگر دنبالش می‌گردیم.
- افراد چون نمی‌خواهند حرف گوش دهند، لذا ترجیح می‌دهند، خدایشان را عوض کنند.
- «فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»: یک کلام «خدا را عبادت کنید». یعنی ببینید که مولا چه دستور می‌دهد همان را انجام دهید. «عبد»، عبد است.
- آیه ۵۲: حضرت عیسی (ع) وقتی دیدند که آنها همچنان به سمت کفر می‌روند و اصلاح نمی‌شوند، تصمیم گرفتند یک عده خواص جمع کنند و آنها را تربیت کنند. لذا گفتند: چه کسانی من را به سمت خدا یاری می‌کنند. حواریون گفتند: «ما یاران خداییم». از این عبارت معلوم می‌شود که آنها فهمیدند بین خدا و پیامبر خدا فرقی نیست و فهمیدند یاری رسول خدا، همان یاری خداست.
- حواریون گفتند: «پس شهادت بده که ما یاران خداییم». این همان ایمان حواریون‌گونه است.
- «حواریون» بسیار انسان‌های ویژه و منحصر به فردی بودند.
- «شهادت دادن» بسیار آنها را ویژه می‌کند. آنها خواستند تا حضرت عیسی (ع) «شهادت» دهند که آنها مسلمانند.
- آیه ۵۳: این دعا مانند سیاق دعاهایی که در سوره از زبان اولوالالباب بیان شد اینها هم دعا دارند که «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».
- این آیه و دعا از عبارتهای شاخص در زیارت جامعه کبیره است. در زیارت جامعه پس از معرفی اهل بیت (ع) در انتهای معرفی این آیه را آورده است. در قبال همه آن معرفی، این آیه وظیفه‌ای است که اهل بیت (ع) احساس می‌کنند. لذا حواریون از مصادیق اولوالالباب به حساب می‌آیند.
- نکته: در منطق ما آدم‌ها دعا این‌گونه است که ما می‌نشینیم و دعا می‌کنیم تا به ما توانش را بدهند تا بتوانیم بایستیم اما دعا در منطق قرآن این است که به هر سختی‌ای هست می‌ایستیم و دعا می‌کنیم نتیجه حاصل شود. مثال: هنگام مریضی دارو می‌خوریم اما برای شفا، به شافی متوسل می‌شویم تا نتیجه را حاصل کند. زیرا نتیجه و اثر، کار خداست و مال دارو نیست. اگر عمل همراه با دعا نباشد،

خدا به آن دعا نمی‌گوید. برای همین در آیه ۶۲ سوره مبارکه نمل می‌گوید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ و...». یعنی اضطرار در دعا باید باشد و عمل که آید دعا می‌آید و گرنه اگر بنشینیم و دعا کنیم، دعا گفته نمی‌شود بلکه «سؤال به معنای درخواست» گفته می‌شود. - شهادت دادن اولیاء الهی به مسلمان بودن یک نفر، بالاتر از شفاعت کردن است. مانند این می‌ماند که کسی جایی برود و نامه تأییدی امیرالمؤمنین (ع) دستش باشد.

- اطمینانی که از ذکر خدا ایجاد می‌شود غیر از اضطراری است که گفته می‌شود. آن اطمینان بعد از اضطرار ایجاد می‌شود.

- اطمینان و اضطرار چگونه با هم جمع می‌شوند: اطمینان از این باب است که خودش و همه آنچه فراهم کرده است نه تنها به درد نتیجه نمی‌خورند بلکه شایسته است به خاطر آن عذاب هم شود زیرا در عبادت جز کوتاهی کاری نکرده است اما از طرف دیگر امید دارد به رحمت و کرامتی که می‌تواند همه این عیوب را پوشش دهد لذا به وجهی «مضطر» و به وجهی «مطمئن» است و این دو با هم قابل جمع هستند و این همان خوف و رجاء توأمان است و این همان امیرالمؤمنینی است که هنگام روز در خیبر را از جا در می‌آورد و آب هم در دلش تکان نمی‌خورد و می‌گوید: اگر همه دنیا جلوی من بایستند ذره‌ای ترس در وجود من راه ندارد و در شب سر سجاده‌اش زار زار اشک می‌ریزد و به خدا می‌گوید: اگر مرا به جهنم هم ببری به همه می‌گویم که دوست دارم. در امیرالمؤمنین (ع) اضطرار و اطمینان با هم جمع است. در این منطق قدرت اطمینان، وابسته به قدرت اضطرار است. چنین فردی از خودش و اسباب و وسائط مضطر است و مطمئن است به رحمت و کرامت خدا. مضطر از عذاب و غضب خداست و مطمئن به رحمت خدا و چون خدا رحمت و غضب هر دو را با هم دارد او هم اطمینان و اضطرار را با هم دارد، لذا فرد به بالاترین مرتبه هم که می‌رسد خوف و رجاء را با هم دارد.

- اگر «خوف» در انسان، ناامیدی آورد، خوف نیست و اگر هم رجاء حالت بی‌خیالی آورد دیگر رجاء نیست. صحت خوف و رجاء این است که هر کدام آید دیگری را فعال می‌کند.

- مثال: فرض کنید ما را به جایی که بسیار آرزوی ما را داریم بخواهند ببرند. ما به همان اندازه که از رفتن به آنجا خوشحال هستیم از این که نکند اتفاقی بیفتد و رفتنمان به هم بخورد، نگران هستیم. این حالت توأمان با هم را «خوف و رجاء» گویند.

- خوف و رجاء واقعی، حال عاشقی است که هرچقدر بیشتر شود تلاش و مراقبت او را بیشتر می‌کند.

- خوفی که تلاش آور باشد درست است و خوفی که به سمت یأس و ناامیدی و نشستن پیش برود غلط است.

- خوف و رجاء در قبال مسائل دنیوی به وجود نمی‌آید بلکه در قبال مسائل اخروی است یعنی در قبال مسائلی است که با هستی زندگی فرد در ارتباط است.

- آیه ۵۴: در مقابل حضرت عیسی (ع) بسیار مکر انجام دادند. بلاهای بسیاری بر سر حضرت آوردند و در آخر هم به جدّ تصمیم گرفتند تا ایشان را بکشند.

- هر کسی بخواهد در برابر خدا مکر کند، از همان جایی که مکر می‌کند از همان جا هم می‌خورد.

- مکر در برابر خدا و انبیاء (ع) به بیان خودمانی یعنی آن‌ها می‌پندارند که می‌توانند خدا و انبیاء (ع) را در سه کنجی قرار دهند.

- مثال: معاویه می‌پنداشت که با صلح، امام حسن (ع) را در سه کنجی قرار خواهد داد در حالی که مفاد صلح‌نامه به نوعی بود که با قیام امام حسین (ع) کلاً بساط حکومت بنی‌امیه برچیده شد.

- نکته: خدا انعکاس مکر انسان را انجام می‌دهد و خدا ابتدا به ساکن مکر نمی‌کند به نوعی مکر کردن از شأن عظمت حضرت حق به دور است. خدا همان مکر انسان را به خودش برمی‌گرداند.

- آیه ۵۵: بیرون رفتن حضرت عیسی (ع) از صحنه نیز بسیار عجیب است. آنها می‌خواستند حضرت را بکشند اما خدا یکدفعه حضرت را با خارج کردن از بین آنها، حفظ کرد. البته ایشان همچنان زنده هستند.

- این مسئله برای حواریون بسیار سخت گذشت. چون عده کمی به نام حواریون حول محور حضرت عیسی (ع) در برابر طاغوت ایستادند لذا با این مسئله بر حواریون بسیار سخت گذشت. البته ثمره این ماجرا بسیار خوب شد زیرا خدا می گوید: ما حواریون را مافوق کفر قرار می دهیم و این جمله نشان می دهد که آنها بعد از حضرت عیسی (ع) بسیار مورد شماتت و ذلت واقع شدند.
- برداشت عمومی افراد جامعه، کشته شدن حضرت عیسی (ع) بود و این برداشت عمومی به حواریون بسیار فشار می آورد.
- مهم تابع بودن حواریون است که البته این تبعیت بعد از رفتن حضرت عیسی (ع) بسیار سخت شد.
- نکته مهم: تبعیت یعنی اطاعت جزء به جزء یعنی منطقیان با منطوق رسول یکی باشد و بدانیم که هر جایی چه کاری انجام دهیم.

## زنگ دوم:

- آیه ۱۵۷ سوره مبارکه نساء: آنها گفتند ما عیسی مسیح را کشتیم. خدا گفت: «شما او را نکشتید و به صلیب هم نکشیدید». امر به شما مشتبه شده است.
- آنها شک داشتند که حضرت عیسی (ع) را کشته اند یا نه و هیچ گاه به یقین نفهمیدند که عیسی را کشتند یا نه.
- حضرت عیسی از آن صحنه رها گردید بدون اینکه روحش از بدنش خارج شود.
- حضرت علامه طباطبایی می فرماید: «بل» که بر سر آیه می آید اضراب از جمله قبلی است. پس حضرت عیسی (ع) از آن صحنه خلاص شدند بدون مردن و بدون اینکه بخواهد روحش از بدنشان جدا شود.
- آیه ۵۶: اینها محکومات عالم هستند زیرا ماجرای حضرت عیسی (ع) بالا و پایین بسیار دارد.
- آیه ۵۸: اینها چیزهایی است که ما از آیات و ذکر حکیم تلاوت کردیم.
- به نظر می رسد منظور از «ذکر»، ذکری قابل شناخته شدن برای همه باشد. مهم ترین شأن ذکر را خود وحی دارد. به نظر می رسد شأن ذکر در این آیه «کتاب»، آن هم «کتاب قرآن» باشد. زیرا به برکت آن کتاب امکان یادآوری حقایق گفته شده برای انسان فراهم می شود.
- «ذکر» یعنی حقیقتی که در نزد فرد حاضر است مورد استفاده و بازخوانی قرار می گیرد.
- آیه ۵۹: ماجرای حضرت آدم (ع) نیز مانند حضرت عیسی (ع) است. لذا این آیه بر رد نظریه تکامل داروین درباره انسان کافی است. نظریه داروین درباره تکامل درست است اما درباره انسان غلط است.
- آیه ۶۱: این آیه به نام آیه «مباهله» معروف است و نمونه ای از یک آیه محکم است و چنان بر آن موضوع یقین دارد که بر آن مباهله انجام می دهد.
- البته مباهله در جایی انجام می شود که حجت تمام می شود و برای طرفین چیزی مبهم نیست و حق کاملاً واضح است. یک طرف راست می گوید و دیگری دروغ می گوید. لذا پیشنهاد برای مباهله نوعاً از طرف حق صورت می گیرد.
- مباهله شرایط دارد و دو طرف می نشینند و از خدا می خواهند که هر کدام حق نیستند عذاب بر او نازل شود.
- نکته: مباهله یک نمونه از محکومات است.
- در تاریخ یکبار دیگر مباهله اتفاق افتاده است البته با اذن امام بوده است، آن هم در واقعه کربلا بوده است که چند نفر از یاران حضرت با اجازه امام با طرف مقابلشان مباهله کردند، البته حجت ها را تمام کرده بودند.
- نکته: مباهله برای کسانی که در جریان مباهله قرار گرفتند نیز حجت است.
- نکته: مباهله باید فقط با اذن ولی صورت گیرد.
- نکته: اگر بعد از حجت تمام شدن دوباره افراد ایمان نیاورند و باز هم حجت بخواهند عذابشان قطعی است.
- آیه ۶۲: باور کنید قصه تعریف نکردیم. چیزهایی را گفتیم که بودند و اتفاقاتی که افتاده بود. همه اینها حق است.

- وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ: الهی غیر از خدا نیست.

- آیه ۶۳: البتة أنهما باز هم مکر کردند و وارد مباحله نشدند چون می دانستند دستشان رو می شود. خدا علیم است به فسادی که آنها می کنند.

- آنها باز هم کوتاه نمی آیند و از راه دیگری تلاش می کنند تا فساد ایجاد کنند.

- آیه ۶۴: از اینجا تا آیه ۷۸، بحثی در باب اهل کتاب مطرح می شود که از جنبه های مختلفی قابل بحث است. این بخش مسائل درونی خود اهل کتاب را مطرح می کند و هم این که نسبت آنها با اسلام را مطرح می کند که در فکرشان چه می گذرد و هم نوع برخورد و مواجهه آنها با اسلام را تبیین می کند. به نظر می رسد این آیات به تنهایی برای سیاست گذاری کلان یک جامعه، فرد یا یک گروه در مواجهه با جریانات اهل کتاب کافی است. البته مطالب سوره مائده و توبه هم باید به مطالبی که این سوره در باب اهل کتاب مطرح کرده است ضمیمه شود.

### \* اولین نکته مهم درباره اهل کتاب:

- در دنیایی که آغشته به انواع کفرها و شرکهاست، اهل کتاب به جریان اسلام بسیار نزدیک اند. (هر دو به خدا، انبیاء، قیامت و کتاب و ... معتقدند)

- توافق مهم و مشترک بین ما و اهل کتاب:

✓ غیر خدا را پرستش نکنید. (أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ)

✓ کسی را شریک بر خدا نگیرید. (وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا)

✓ همدیگر را ارباب نگیرید. مدیریت عالم دست خداست آن را دست اربابها ندهید. (وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ)

- سیاست اولیه اسلام برای جمع شدن با اهل کتاب حول یک محور واحد است به نام «توحید» است.

- اسلام بسیار دین جالبی است که در افق نگاهش جمع شدن بین اسلام و مسیحیت قرار دارد در حالی که متأسفانه ما حتی در اتحاد بین شیعه و سنی هم گیر کرده ایم.

- اسلام محوری به نام توحید دارد و آن را اصل اساسی می داند. یعنی فارغ از هر اختلافی در توحید جمع شوید.

- اگر همه کشورهای که عموماً دینشان یا اسلام است یا مسیحیت و یا یهودیت دور محور توحید جمع می شدند اولین اتفاقی که می افتاد این بود که «حق و تو» برداشته می شد و دیگر اینکه جنگیدن با کشورهای دیگر به خواست کشورهای دیگر معنا پیدا نمی کرد.

- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: اگر اهل کتاب نپذیرفتند به آنها بگویید که شاهد باشید که ما نخواستیم درباره پیامبر و قرآن به توافق برسیم بلکه خواستیم که حول توحید جمع شویم. همین کار بر اهل کتاب حجت تمام می کند.

- آیه ۶۵: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ: این آیه باز هم جوسازی های آنها را نشان می دهد ضمناً جهان شمول بودن پیامبری حضرت ابراهیم (ع) را نشان می دهد. به گونه ای که هم یهودیت و هم مسیحیت حضرت ابراهیم (ع) را به عنوان پیامبر خود می دانند. البته بر سر ابراهیم (ع) بین یهودی ها و مسیحی ها دعوا بود زیرا یهودی ها می گویند: ابراهیم یهودی بود و مسیحیان می گویند: ابراهیم مسیحی بود. البته آنها با این اختلاف می خواهند خودشان را ریشه دار معرفی کنند و بگویند: آن که اصل است من هستم.

- وَ مَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ: آیا این گونه نیست که تورات و انجیل که دائماً از آنها سخن می گوئید بعد از حضرت ابراهیم آمده اند. اگر قرار باشد کسی ادعایی هم کند آن حضرت ابراهیم (ع) است که باید ادعا کند اینها فرزندان من هستند.

- آیه ۶۶: شما در آن چیزی که می‌دانستید محاجّه کردید و استدلال آوردید. آنها می‌دانستند رسولی هست و می‌دانستند که حضرت عیسی (ع) نمی‌تواند پسر خدا باشد، ولی باز هم محاجّه کردند، حال این مسئله که نمی‌دانید جای خود دارد. منظور از آنچه نمی‌دانستند یهودی بودن یا نصرانی بودن حضرت ابراهیم (ع) است.

- مسیحیت و یهودیت چون دشمن مشترک پیدا کرده‌اند ظاهراً متحد هستند ولی اگر شما که دشمن مشترک آنها هستید نبودید تا به حال آنها همدیگر را تباه کرده بودند یعنی نپندارید که آنها با هم متحد هستند.

- ان‌شاءالله خدا امسال را هم برای خودمان و هم برای ایران اسلامی که عکرم مبارزه با کفر را بلند کرده و هم برای همه جریان اسلام و هم برای تمامی مجاهدان در عالم، سالی با شکوه برای موفقیت‌ها و غلبه‌ها و جهادهای دیگر قرار دهد به گونه‌ای که بساط و مقدمات ظهور آن امام نازنین در این سال ۹۴ فراهم و دیدگانمان به مشاهده روی نازنین او روشن شود

به حرمت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین